آسیا
۶
پنجشنبه
۱۶ تیر ماه
۱۳۸۴
۷ جولای ۲۰۰۵
شماره ۷۹+(۹+۱+۴۱۹)

هیچ جا بهتر از مجلس، برای حرف زدن نیست

عشرت شایق نماینده تبریز در مجلس، از چهره های بحث انگیز مجلس هفتم است. هم به خاطر درگیری او با قوه قضاییه که به قول خودش حالا تمام شده و هم از روزهای انتخابات که به وزارت کشور رفت تا ببیند «چرا رای ها را جدا جدا می خوانند» و پای احمدی نژاد ایستاد. با او از دنیا و مقامات دنیوی و ماورای این دنیا سخن گفته ایم. آخر او خود را اهل این دنیا نمی داند.

■ از حمایت شما از آقای احمدی نژاد شروع کنیم. چرا؟

برای اینکه ما چون نماینده مجلس هستیم، با مردم ارتباط تنگاتنگ داریم. مردم مطالبات و درخواست هایی داشتند و من بین این مطالبات و درخواست ها با برنامه های آقای احمدی نژاد یک همخوانی دیدم. به هر حال هم وظیفه قانونی ماست و هم وظیفه اخلاقی ماست که به نیازهای مردم شریف، فهیم و صبور مان برسیم. من هم این جوری هستم که وقتی می خواهم یک کاری را انجام بدهم تا پایان می روم. البته من برای همه کاندیداها احترام قایل هستم، ولی ما آقای احمدی نژاد را انتخاب کردیم. پای کار هم بودیم تا زمانی که پیروز شد.

■ او را از قبل می شناختید؟

با دیدگاه ها و نظریاتشان آشنایی داشتم به هر حال در جامعه ما اخبار و حرف ها خیلی زود پخش می شود. طبیعتاً افرادی مثل ما هم که در عرصه سیاست سال های سال است که در جایگاه های مختلف حضور داشتیم، با کسانی مثل آقای احمدی نژاد آشنا بودیم، ولیکن ارتباط کاری تنگاتنگ نداشتیم.

■ با این چیزهایی که درباره دیدگاه های ایشان درباره زنان می گویند، چطور با شما حرف می زدند؟

این چیزها که می گویند اقتضای کار سیاسی است، در حالی که آقای احمدی نژاد اصلاً این طوری نیست. اولاً خانم ایشان، آدم تحصیلکرده ای ا ست، اهل پژوهش است، خواهرهایش آدم های تحصیلکرده ای و ...

■ پس آشنایی خانوادگی هم دارید.

خب، این خانم ها، خانم های سیاسی تشکیلاتی هستند. اگر آقای احمدی نژاد چنین تفکری داشت که به آنها اجازه حضور در کارهای فرهنگی سیاسی نمی داد. می گفت منزل بنشینید، خدمات منزل را به عهده بگیرید. من این شناخت را داشتم و به هر حال وقتی آدم می خواهد انتخاب کند همه جوانب را می سنجد. علاوه بر این ایشان در شورای شهر هم از حضور خانم ها دفاع کردند ولی، خب دیگر، این حرف ها طبیعی است.

■ راستی ماجرای آن جلسه وزارت کشور چی بود. شما و، پسر آقای هاشمی رفسنجانی هم بودند.

هیچی، ما که رفتیم آقا محسن آنجا بودند. این یک امر عادی است که نماینده کاندیداها بیایند. آقا محسن هم نماینده آقای هاشمی بود. خب، ما یک حرف هایی با هم داشتیم..

■ چه حرف هایی؟

سلام و علیک عادی. احوالپرسی. اتفاقاً همه چیز در کمال احترام برگزار شد. چون بالاخره ما در عین حال که رقابت می کنیم، یک احترام و جایگاه شخصیتی هم برای هم قایلیم. ما هیچ وقت به رفاقت های دیرین پشت پا نمی زنیم.

■ شما هم نماینده آقای احمدی نژاد بودید.

خیر، من به ابتکار خودم رفتم. آخر برایم مساله بود که چرا آرای شهرها را جدا جدا می خوانند.

■ به عنوان نماینده مجلس رفتید، یا نماینده احمدی نژاد؟

خیر، خیر، به عنوان نماینده مجلس رفتم. از زاویه نظارتی. مسوولان و افراد وزارت کشور هم که آنجا بودند خیلی محترمانه رفتار کردند. خوشبختانه با جمع زدن آرا بالاخره مرحله اول به پایان رسید. این اصلاً تیپ شخصیت سیاسی من است. از اول انقلاب هم این طوری بودم، یعنی جایی که احساس کنم می توانم وارد شوم، البته با حفظ موازین قانونی، وارد می شوم. از کسی دستور نمی گیرم، و گرنه بنده خب یک فرد تشکیلاتی بودم...

■ کجاها کار کردید؟

جامعه زینب، عضو شورای مرکزی بودم، البته در حین انتخابات مواضع متفاوت بود، ما هم احترام می گذاشتیم. اما ما پایبندی به تشکیلات را تا آنجا قبول داریم که به نقطه اتکا ما برخورد نکند. این انتخابات هم که انتخابات ویژه ای بود.

■ از چه جهت؟

از هر جهت. هم از جهت نوع کاندیداها، هم تعداد آنها. پیام های مختلفی برای ما داشت.

■ مثلاً؟

مثلاً اینکه ما باید حتما قانون انتخابات را عوض کنیم. این جوری هرکسی از راه می رسد، می آید ثبت نام می کند..

■ بله درست است، هرکسی که از راه می رسد که نباید بیاید!

باید یک حدی داشته باشد. مثلاً آقای هاشمی در این جایگاه آخری از خودشان یک فداکاری و ایثاری نشان دادند تا مشارکت حداکثری به دست بیاید.

■ شما قبل از نمایندگی چکار می کردید؟

معلم بودم و در سطوح مختلف مدیریتی فعالیت داشتم.

■ مخالفت هایی که با شما شد، مثل دعواهای قوه قضاییه، اذیت تان نکرد؟

نه، اشکال ندارد، اینها در عالم سیاست طبیعی است.

■ آخر شما که دارید خدمت می کنید، قوه قضاییه چرا شما را اذیت کرد؟

عیب ندارد، من روحیه ام را از دست ندادم. اصلاً همان کارها روحیه مرا تقویت کرد. خوب شد که آن شایعات منتشر و تکثیر شد. حرکت من را هدفمند کرد.

■ واقعاً منصفانه نبود. می گفتند شما شوهر، فامیل و کس و کارتان را آوردید سرکار. نامه های توصیه می نویسید و از این چیزها.

نه بابا، من فامیلی ندارم.

■ متاهل هستید؟

بله. بچه ها هم هستند ولی دانشجو هستند. عمو و عمه و خاله و دایی هم برای ما نمانده. بیشتر آن ها در حادثه زلزله جان خود را از دست دادند. خوشبختانه من آدمی هم هستم که در عزل و نصب مدیران دخالت نمی کنم چون اعتقاد ندارم. کار ما قانونگذاری و نظارت بر اجرای قانون است. لذا نه در نصب کسی دخالت می کنم نه در عزلش. اما اگر مدیری خواست پایش را فراتر بگذارد، یا با قانون شکنی حق مردم را زیر علامت سوال ببرد و یا با رانت خواری، حق مردم را بخورد، از طریق قانونی در برابرش می ایستم.

■ شما با این نگاه هدفمند و قانون گرایی که دارید، باید حتما در کابینه باشید.

نه، کجا از مجلس بهتر. کجا بهتر از اینجا پیدا می شود که آدم هم حرفش را بزند، هم خدمت کند. البته به موضوع وزارت هم می شود از این جنبه نگاه کرد که بالاخره وزیر هم ابزارهایی برای خدمت در دستش هست، ولی قانونگذار است که وظیفه او را تعریف می کند. من مجلس را جای کمتری نمی بینم. کسانی که امروز درباره حضور من و امثال من گمانه زنی می کنند دو گروه هستند. یک گروه دلسوزند و مثلاً فکر می کنند اگر شایق در کابینه حضور داشته باشد، با توجه به سوابقش، می تواند مفید باشد. این ها یک گروهی هستند دلسوز، دوست اند، آشنا هستند. ما افراد خودمان را می شناسیم. اما یک گروهی هم هستند که می آیند ما را مطرح می کنند و بعد می خواهند از این آبی که گل آلود می کنند، یک ماهی بزرگ بگیرند. بعد بگویند مثلاً آقایی یا خانمی که قرار بود به کابینه برود، شایستگی نداشت. اصلاً این حرف ها نیست. ما خودمان ضرورت هایی داریم که باید تعریف کنیم. بعد هم افراد متخصص، کارشناس، مدیر و ساده زیستی در جامعه ما هستند که حاضر به فداکاری برای کشورشان هستند، جایگاه نمایندگی هم ندارند. چه بهتر که این افراد بیایند و در جایگاه های اجرایی قرار بگیرند، ما هم در کنارشان، کمک شان می کنیم.

■ بالاخره مملکت به آدم هایی مثل شما هم نیاز دارد، اگر احساس تکلیف کنید، باید بروید در کابینه دیگر.

بستگی دارد که چه کسی این ضرورت و تکلیف را تعریف کند و چگونه این کار را بکند. من در این زمینه بحث جدی ندیدم. ما وظیفه ای برای انتخابات داشتیم که انجام دادیم. حالا هم انتخابات تمام شده و ما در حوزه کاری خودمان، خیلی کار داریم. البته مشورت بخواهند، می دهیم. اما به واقع اینقدر سر ما شلوغ است که حد ندارد. این یک ماه هم می گذرد و تبلیغات تمام می شود. ما از این چیزها زیاد دیدیم. از این جوها زیاد دیدیم. تب می کنند. بالا می روند، پایین می روند... من این جوری نیستم. در این جور برنامه ها خونسردم.

■ حالا چه کسانی تب شان خیلی بالاست؟

از افراد؟

■ بله.

نه، من به مصداق ها کاری ندارم.

■ خب از جریانات.

بالاخره تفکر رییس جمهور مشخص است، طبعاً باید افرادی مثل خودش را بیاورد. ما هم بالاخره در مجلس کار داریم. باید بودجه تصویب کنیم، باید به وزرا رای اعتماد بدهیم، سوال از آنها بپرسیم، تذکر به آنها بدهیم..

■ شما عضو کمیسیون اصل نود هستید.

بله، مسوول رسیدگی به شکایات واصله از مردم.

■ پس برای همین در قوه قضاییه مشکل پیدا کردید. از آنجا هم لابد به شما شکایت می رسیده.

بله، زیاد. ولی خب، یک چیزی بود، تمام شد. اگر بخواهد احیا شود، روش خاص خودش را می طلبد.

■ فرض کنیم شما مجبور به انتخاب شوید بین ماندن در مجلس و رفتن به کابینه. یعنی احساس کنید این نیاز وجود دارد.

این نیاز را باید برایم تعریف کنند.

■ نه ما حالا داریم فرض می کنیم. رفته ایم در رویا.

من اصلا وارد فضای رویا نمی شوم.

■ شما اهل رویا نیستید؟

من اهل کتابم، می نویسم. اهل قلم هم هستم. بلدم از کلمات استفاده کنم. البته بالاخره اهل رویا هم هستم. همه انسان ها هستند، اما به خودم اجازه نمی دهم وقتم را با تفکراتی که اگر به نتیجه نرسند باعث افسردگی می شوند، تلف کنم.

■ شما در رویا می دیدید که نماینده مجلس شوید؟

رویا نبود. من اگر چیزی را بخواهم، برای رسیدن به آن کار می کنم. دوره چهارم هم به من پیشنهاد کردند نماینده مجلس بشوم، رد کردم. بچه هایم کوچک بودند.

■ کی به شما پیشنهاد داد؟

خیلی ها، دوستانم. خانم ها، آقایان، بسیجی ها، مهندسین. افراد مختلف. البته می گفتند آدمی که بیاید روی صحنه، او را می سوزانند.

■ به نظر نمی رسد با این عزم راسخی که شما دارید، بتوانند شما را بسوزانند.

سوزاندن فرق می کند. ولی به هر حال ما آمدیم، الان هم داریم کارمان را می کنیم. یک سالش رفته، سه سالش مانده.

■ در خانواده شما کس دیگری هم هست که پست داشته باشد؟

آنها کارمند هستند.

■ قدیم ها می گفتند پسرها اسم خانواده ها را حفظ می کنند، ولی الان شما اسم شایق را زنده نگاه داشتید

نه، برادرهای من هم در جایگاه خودشان دارند کار می کنند.

■ به هر حال با جایی که شما دارید کار می کنید فرق می کند.

نه، بنده معتقدم تمام افراد، از آن مامور شهرداری که خیابان را تمیز می کند تا آن فردی که نگهبانی می دهد، اگر نباشند بنده اینجا نیستم. این یک زنجیره است. درجه بندی نباید بکنیم. درجه بندی بکنیم جامعه مان آسیب می بیند. خواهر من معلم بود، برادرم همین طور.

■ شوهرتان چه کاره هستند؟

ایشان هم هستند دیگر. یک جایی مشغولند.

■ کجا مشغولند؟

کارمند دولت هستند.

■ چرا آه کشیدید؟

آه که نه. یاد یک چیزهایی افتادم، گفتند در فلان تشکیلات است. نه بابا، ایشان هم کارمند دولت است.

■ از وقتی شما جزو مقامات شدید، رفتارشان با شما تغییر نکرده؟

نه، چون من این چیزها را مقامات نمی دانم. وقتی مقامات را تعریف کردند، درجه بندی شهروندی به وجود آمد. بعضی ها فکر می کردند واقعا به جایی رسیده اند و نباید مردم را به حساب بیاورند. اینطوری خیلی اتفاق ها در مملکت ما افتاد. نه، بین امسال و پارسال مان هیچ فرقی به وجود نیامده. ما در منزل همسریم، عضو یک خانواده. من مقامات را در عالم معنا می بینم. ماورای دنیا. ما خلق نشدیم که در مقامات گیر کنیم. اینها همه اش آب و گل است. خدا ما را برای آب و گل خلق نکرده. آب و گل را ما باید بسازیم. من مال اینجا نیستم. آدم، در فکر، در اندیشه، در عمل، در ایثار، در گذشت است که نشان داده می شود. من دنبال چیزی هستم فرای این دنیا. اینها که دنبال مقامات هستند، این چیزها را پیدا نمی کنند. حالا ما هم نمی گوییم پیدا کردیم، اما زین دایره مینا خونین جگرم... ما در این دایره دنیا می دانیم که هر قدمی که بر می داریم، ده نفر کمک مان می کنند، ده نفر هم سرعت گیر می شوند. اما مهم این است که ما نباید مغرور بشویم. خود را نباید ببازیم، نباید نیروی مان تحلیل برود. مهم این است که نقطه اتصالی که بین خالق و مخلوق است، جلو می رود. خدا ما را برای کار دنیا خلق نکرده. کار دنیا هر چقدر هم مهم باشد، بالاخره کار دنیاست. کسانی که فکر می کنند لباس مایه فخر و مباهات است یا وزارت مایه فخر و مباهات است آن کسانی که مصر هستند و چانه زنی می کنند یک جوری می خواهند بگویند ما هم در این کابینه هستیم و می خواهند بالاخره یک جوری در این کابینه مطرح بشوند... کارشان باطل است. من به اینها کاری ندارم. کار خودم را می کنم. دارم روی زنان کار می کنم یا دارم بررسی می کنم که بالاخره در مورد نخبگان باید از کجا شروع کرد.

■ ولی بالاخره حتماً آدم هایی هستند که به افکار شما توجه ندارند، برای شما می زنند. با اینها چه جوری باید برخورد کرد؟

باید کار کرد. باید روحیه خودمان را حفظ کنیم. هرکس متعهد شود که به خود خیانت نکند به جامعه هم خیانت نمی کند. اولین خیانت انسان از خودش شروع می شود. مقام یک چیز مجازی است...

■ شما یک جوری حرف می زنید که معلوم است عادت به صحبت در جلسات و از این سخنرانی ها دارید. برای خانم ها صحبت می کنید؟

بله، برای آقایان هم صحبت می کنم. در دانشگاه هم صحبت می کنم.

■ حالا در مورد این عضویت در کابینه بیایید رویاپردازی کنیم.

نمی خواهم رویا پردازی کنم. اصلا دوست ندارم. فضایی که این مدت درست شده، جالب نیست. این دوران با یک متانت سیاسی، تمام می شود. من علاقه ای به وارد شدن در این رویا ندارم. اگر به واقعیت رسید، در واقعیت صحبت خواهیم کرد.

■ اگر خانم آلیا در کابینه آقای احمدی نژاد باشند، به ایشان رای اعتماد می دهید؟

بله. فرد لایقی است.

■ آخر صحبت ایشان خیلی جدی شده.

بالاخره تمام می شود. اینقدر از این چیزها در این مدت دیدیم. بالاخره ما نباشیم، دیگری خواهد بود. این فضاها طبیعی است. آرام می شود.

■ راستی، حقوق شما چقدر است؟

فقط می توانم بگویم اگر حقوق کارمندی خودم را می گرفتم وضع مالی ام مناسب تر بود.

■ یعنی حقوق کارمندی شما بیشتر از یک میلیون بوده؟!

خیر، ما اینقدرها حقوق نمی گیریم. پشت سر نماینده مجلس حرف می زنند. بالاخره باید یک چیزی بگویند دیگر.

■ نماینده های اصلاح طلب هم می گرفتند.

نه، اشتباه است. این طور نیست.

■ نمی خواهید بگویید چقدر حقوق می گیرید؟

دریافتی ام؟

■ بله.

۴۹۰ هزار تومان. کسورات هم هست. پول رفت و آمد هم هست. یک چیزی تهش می ماند دیگر. نه حق ماموریت ما حساب می شود، نه اضافه کاری می دهند. نظام هماهنگ هم در مورد ما پیاده نمی شود.

تهش ۲۰۰ هزار تومان می ماند که آن هم تا برسد به خانه، چیزی از آن نمی ماند.

■ کار آسانی نیست! با اجاره خونه و این چیزها.

بله، ولی در افکار عمومی اینطور جا افتاده که فلانی دارد آنقدر می گیرد. خب بگویند. اینقدر مدیران ما هستند که می خورند و می خورند و می خوابند، کسی چیزی نمی گوید. ولی کارمندان و بقیه وضع شان این طوری است. حالا انشاءا... نظام هماهنگ حقوق که پیاده شود، حل می شود.

■ بله، این فضاها طبیعی است. به قول شما آرام می شود.

کسانی که مصر هستند و چانه زنی می کنند یک جوری می خواهند بگویند ما هم در این کابینه هستیم و می خواهند بالاخره یک جوری در این کابینه مطرح بشوند... کارشان باطل است. من به اینها کاری ندارم. کار خودم را می کنم دارم در مورد زنان کار می کنم و بررسی اینکه بالاخره در مورد نخبگان باید از کجا شروع کرد

ما وظیفه ای برای انتخابات داشتیم که انجام دادیم. حالا هم انتخابات تمام شده و ما در حوزه کاری خودمان خیلی کار داریم البته مشورت بخواهند می دهیم اما به واقع اینقدر سر ما شلوغ است که حد ندارد

بعضی ها فکر می کردند واقعا به جایی رسیده اند و نباید مردم را به حساب بیاورند من مقامات را در عالم معنا می بینم ، ماورای دنیا در این دایره دنیا می دانیم که هر قدمی که بر می داریم ده نفر کمک مان می کنند ده نفر هم سرعت گیر می شوند

من اهل کتابم ، می نویسم. اهل قلم هم هستم . بلدم از کلمات استفاده کنم. البته بالاخره اهل رویا هم هستم. همه انسان ها هستند ، اما به خودم اجازه نمی دهم وقتم را با تفکراتی که اگر به نتیجه نرسند باعث افسردگی می شوند ، تلف کنم

آیین شهریاری

بابک بهی

آخرین اندرز کوروش

آخرین اندرز کوروش به جانشینانش این بود:
«به آخرین اندرز من گوش فرا دهید.
اگر می خواهید دشمنان خود را تنبیه کنید، به دوستان خود نیکی کنید. بدرود فرزندان و دوستان من، بدرود.»
پس از این گفتار، کوروش روی خود را پوشاند و درگذشت.

«با حال» خوب!

حقیقت

در شیکاگو، وکیل مدافعی موفق شد رای دادگاه را به نفع موکل گانگستر خود بگیرد. و بعد تلگرافی برایش زد که:
- حقیقت پیروز شد.
و جواب تلگراف آمد:
- پس فوراً درخواست تجدید نظر بده.

گرسنگی مزمن

گدای مفلوکی جلوی خانمی را گرفت و با صدای لرزانی گفت:
- خانوم جون، محض رضای خدا، تصدق سر بچه هاتون یه کمکی به من گشنه بکنید، الان ۵ روزه هیچی نخوردم.
اشک در چشمان بانو حلقه زد و مشفقانه پرسید:
- واقعاً ۵ روزه چیزی نخوردی.
- واقعاً.
- از این جور روز زیاد برات اتفاق می افته؟
- بله خانوم تقریباً هر روز.

نقص فنی

پلیس راهنمایی متوجه شد یکی از این اتومبیل های کوچولو، خیلی کوچولو، با سرعت معمولی پیش می رود، ولی تقریباً هر صد، صد و پنجاه متری یک دفعه می پرد به هوا.
متوقفش کرد و پرسید:
- آقا اتومبیل شما نقص فنی داره که این جوری می شه؟
- خیر سرکار ماشینم سالمه، ولی خودم چند دقیقه ایه که سکسکه ام گرفته.

تشخیص هویت

در مراسم تدفین گانگستری قهار، کشیش در مناقب میت داد سخن داده بود:
- آن روانشاد پدری مهربان، شوهری وظیفه شناس و وفادار، دوستی صمیمی و از خود گذشته، شهروندی نیکوکار و پایبند قانون، بخشنده و سخاوتمند و با ایمان و ...
- عیان متوفی اینجا دیگر طاقت نیاورد و به پسرش گفت:
- یواشکی برو از لای درز تابوت نگاه کن، ببین واقعاً پدرت اون تو یه؟

رفقای این زمانه

دو رفیق درباره دوست مشترکی حرف می زدند:
- آره، از وقتی بیچاره ورشکست شده، نصف رفقاش دور و برشو خالی کردن...
- عجب! چه دوره زمونه ای... نصف دیگه چی؟
- اون نصف دیگه هنوز خبر نشدن

قرارداد صلح

معلم تاریخ از امیرپرویز خان پرسید:
- پسرم، امضای قرارداد تسلیم آلمان در جنگ دوم کجا صورت گرفت؟
- امیرپرویز خان مدتی سرش را خاراند و فکر کرد و سرانجام جواب داد:
- در پایین صفحه قرار داد.

تاکتیک

ظهر یک روز گرم، نه، داغ تابستان، مثل همین روزها، یک شهروند بسیار چاق، عرق ریزان و نفس زنان، زیر آفتاب سوزان پیش می رفت که حس کرد شخصی تعقیب اش می کند، آن هم از فاصله نزدیک آنقدر این تعقیب ادامه پیدا کرد که شهروند چاق برگشت و مردی بسیار لاغر و ضعیف را در پی خود دید. با وحشت فراوان به او گفت:
- از جون من چی می خوای آقا؟ قصد قتل منو داری؟
تعقیب کننده، خیلی با ادب و فروتنی جواب داد.
- اختیار دارین آقا، فقط می خوام از سایه شما استفاده کنم.

بهبود یا عدم بهبود

دکتر موقع ویزیت بیماران بستری، جلو تخت یکی از آنها از پرستار پرسید:
- این مریض چطوره؟
- مرتباً زنشو می خواد.
- بیچاره... پس هنوز هذیان می گه.

asianews.ir

آسیا
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر صالح باقری بنابا
تلفن: ۸۸۸۴۲۷۷۱-۰
نمابر: ۸۸۸۴۲۷۴۹
پست الکترونیکی: info@asianews.ir
نشانی اینترنتی: www.asianews.ir
نشانی: تهران - میدان فاطمی - خیابان کامران - پلاک ۱ - ساختمان آسیا
صندوق پستی: ۱۴۳۹۵-۱۴۷۳
چاپ و لیتوگرافی: آسیا
تلفن: ۶۶۰۲۶۶۹۰